

# بررسی و مقایسه شکواییه‌های شخصی در اشعار سعدی شیرازی و صائب تبریزی

طیبه علیزاده\*

دکتر محمد رضا اسعد\*\*

دکتر مجید عزیزی\*\*\*

## چکیده

انسان در طول زندگی با آلام و مصایب مختلفی روبرو می‌گردد و چون خود را ناتوان از دفع آنها می‌یابد، زبان به اعتراض و گله و شکایت می‌گشاید و در برابر آن رویدادهای تلخ شکوه و ناله سر می‌دهد؛ و از آنجا که نگرش شعرا به جهان هستی غیر از نگاه انسان‌های عادی است، شکوه‌های آنها نیز با شکوه‌های مردم معمولی متفاوت است. آنها با زبان خاص و شیوه بیان منحصر به فردی که دارند، شکایت‌های خود و مردم از شرایط و اوضاع نامساعد زندگی را، در اشعار خویش منعکس می‌کنند. سعدی شیرازی و صائب تبریزی نیز از جمله شاعران سبک عراقی و هندی هستند که در اشعار خود به موضوع شکواییه پرداخته و در انواع مختلف شکواییه اشعاری سروده‌اند. در پژوهش حاضر که به روش تحلیل - محتوایی انجام گرفته است به بررسی و مقایسه شکواییه‌های شخصی در اشعار سعدی و صائب پرداخته ایم. براساس نتایج به دست آمده از پژوهش حاضر، در اشعار سعدی، شکوه از فراق یار بیشترین بسامد را در میان شکواییه‌های شخصی دارد و موضوعات دیگری همچون: شکوه از جور و جفای معشوق، شکوه از رقیب، گله و شکایت از غم، شکوه از تنهایی، شکایت از ناکامی، گله از فقر و نداری و شکوه از پیری، به ترتیب از نظر میزان بسامد در مراتب بعدی قرار دارند. لیکن در دیوان صائب، شکوه از جور و جفای معشوق بیشترین بسامد را دارد و موضوعات دیگری همچون: شکوه از فراق یار، گله و شکایت از ناکامی، شکوه از پیری، گله از تنهایی، شکایت از رقیب و شکوه از فقر و نداری، به ترتیب از نظر میزان بسامد در مراتب بعدی قرار دارند.

**واژه‌های کلیدی:** شکواییه، اعتراض، شکایت.

---

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اراک، اراک، ایران.  
Email: tayebeh.alizadeh1985@gmail.com

\*\* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اراک، اراک، ایران. (نویسنده مسؤول)  
Email: M-asad@iau-arak.ac.ir

\*\*\* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اراک، اراک، ایران.  
Email: Majid.azizi1349@gmail.com

## مقدمه

گسترده‌ترین افق معنوی و عاطفی شعر فارسی، شعر غنایی است که حاصل لبریزی احساسات شخصی شاعر و بیان هنری تصویرهای احساسی و عاطفی او است. در یک چشم انداز، ادب غنایی را با تمام زیر مجموعه‌های خود در کل می‌توان همچون دایره‌ای فرض کرد که مشتمل بر حلقه‌های متداخل و تودرتوی هستند؛ به طوری که هریک از حلقه‌ها نسبت به دیگری پیوندی ناگسستنی دارد. شکواییه یکی از حلقه‌های ادب غنایی است که بیشتر شاعران فارسی زبان در اشعار خود به آن پرداخته‌اند.

شکواییه سرایی به سبک خاصی اختصاص ندارد، لیکن در هر سبکی ویژگی‌های خاص خود را دارد. برای مثال، در آثار سبک خراسانی شکواییه‌های واقع‌گرایانه از آن دست که در مکتب وقوع مشاهده می‌شود کمتر است و با نزدیک‌تر شدن به دوره معاصر تنوع شکواییه‌های عاشقانه نیز بیشتر می‌شود. در سبک‌های گوناگون قالب‌های مسلط شکواییه با هم فرق دارند؛ چنان که هر چه از سبک خراسانی دورتر می‌شویم کاربرد قصیده در شکواییه سرایی کاهش می‌یابد و در مقابل قالب‌های طبیعی‌تری چون غزل و مثنوی شایع‌تر می‌شود.

نظر به اینکه سبک‌های عراقی و هندی یکی از مهم‌ترین و وسیع‌ترین سبک‌ها در ادب فارسی قلمداد می‌شوند، شاعرانی که در این دو سبک هنرنمایی کردند کم نیستند و از اهمیت زیادی در جلوه‌گاه ادب فارسی برخوردارند و در مورد موضوعات زیادی شعر سروده‌اند، که بعضی جنبه بیرونی دارد و بعضی جنبه درونی. اینکه این پدیده در شعر تابع مسائل انسانی یا عوامل فرهنگی و اجتماعی و سیاسی است، اهمیت بسیار دارد و حمله مغول یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین عواملی است که در روح و جان شاعران سبک عراقی تاثیر بسزایی داشت و آنها را برانگیخت تا در باره موضوعاتی چون فقر، نکوهش چرخ، گله از معشوق و حاکمان زمانشان شعر بسرایند. در عصر صفوی نیز مجموعه‌ای از اضداد با جنبه‌های خوب و بد، همانند سرافرازی امنیت و آبادانی ایران، اعمال خشونت‌آمیز و بیدادگری و کشتار مردم، شراب خواری و انجام منکرات و سایر رفتارهای ضد اجتماعی رواج یافت و همین امر باعث شد شاعران این

دوره به سرودن شکوایه در زمینه‌های مختلف بپردازند. بنابراین در پژوهش حاضر به بررسی و مقایسه شکوایه‌های شخصی در اشعار سعدی شیرازی و صائب تبریزی به عنوان شاعران برجسته این دو سبک می‌پردازیم.

### پیشینه پژوهش

درباره شکوایه و انواع آن در ادبیات و اشعار شاعران فارسی زبان، پژوهش‌های مختلفی انجام شده است که عبارتند از: مقاله «بررسی ادبیات شکوائیه عرفانی ایرانی در دوران صفویه» تألیف زهره شعاعی؛ این مقاله کوششی است به روش توصیفی در بیان علل شکوایه‌های عرفای ایرانی در عصر صفویه. نتایج به دست آمده از این پژوهش نشان می‌دهد که عملکرد و برخورد عرفای این دوران نسبت به حوادث و رویدادهای اجتماع و تبیین عرفان واقعی برای مردم تا چه میزان بوده است. همچنین مقاله «بررسی و تحلیل شکوائیه اجتماعی در شعر معاصر» نوشته علی اصغر بابا صفری و نوشین طالب زاده؛ در این مقاله، به بررسی و تحلیل شکوایه‌های اجتماعی در شعر پانزده تن از برجستگان شعر معاصر بر اساس ترتیب تاریخی پرداخته شده است که بعضی به صورت کلاسیک و برخی از آنان به سبک نیمایی شعر سروده‌اند. مقاله «شکوایه در شعر خاقانی» تألیف علی اصغر بابا صفری و مرضیه فراخی قصر ابونصر؛ بر اساس یافته‌های این مقاله، خاقانی در دیوان اشعارش که شامل هفده هزار بیت است، تقریباً هزاربیت به شکوه و شکایت پرداخته، یعنی حدود ۶٪ دیوان خود را به این موضوع اختصاص داده است. شکوایه عرفانی در شعر خاقانی اصلاً وجود ندارد و شکوایه سیاسی کم‌ترین بسامد را داراست اما دیگر موضوعات، خود به شاخه‌های متنوع دیگری تقسیم می‌شوند. مقاله «شکوایه در شعر سعدی» نوشته فریبا نادری و دیار رفاعی؛ براساس یافته‌های این پژوهش، کلیات اشعار سعدی علاوه بر عشق و حکمت، گلایه‌ها و شکوه‌های پرباری از جهان، مرگ عزیزان، حوادث تلخ و ناگوار زندگی، حسادت دشمنان و موارد دیگری را در خود دارد. در این نوع اشعار که بهترین وسیله برای پی بردن به خصوصیات روحی و روانی وی به شمار می‌رود؛ بیشترین نوع شکایت، از نوع اجتماعی و

شخصی است. لیکن، در مورد بررسی و مقایسه شکواییه‌های شخصی در اشعار سعدی شیرازی و صائب تبریزی، پژوهش مستقلی انجام نگرفته است.

### روش تحقیق

در پژوهش حاضر که در حوزه تحقیقات نظری قرار دارد، از روش توصیفی - تحلیلی بهره گرفته شده و تجزیه و تحلیل داده‌ها به روش تحلیل محتوایی انجام گرفته است. به همین منظور از اصول تجزیه و تحلیل متن و بررسی مقایسه‌ای و تطبیقی بهره برده و به تحلیل و مقایسه شکواییه‌های شخصی در اشعار سعدی و صائب پرداخته‌ایم.

### شکواییه (بث الشکوی) و انواع آن

«بث» به معنی اندوه سخت، اندوهی که به علت شدت نمی‌توان آن را نپنهان داشت. آشکار کردن راز و اندوه خویش یا فاش کردن خبری است. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۳: ۴۳۴۳) شکوی: به معنی شکایت کردن و گله مندی و ناله و فغان و زاری است. (همان، ج ۹: ۱۴۴۱۲) بث الشکوی: درد و دل و شکایت کردن از رخداد‌های رنج آور و دردناک زندگی است.

«شکواییه یا بث الشکوی در اصطلاح ادبی، شعری است که ناکامی‌ها، رنج‌ها و نومیدی‌های شاعر را بیان می‌کند و آلام فکری، روحی و اجتماعی او را شرح می‌دهد. بنابراین چنین اشعاری حاوی شکایت از روزگار، بخت و سرنوشت، مردم زمانه، سختی‌های زندگی، ارباب قدرت و جز اینهاست.» (یاحقی، ۱۳۸۴: ۷۰۷)

«شکواییه بر اشعاری اطلاق می‌شود، که شاعر در قبال ناملایمات و محرومیت‌های وارده بسراید و حکایت از رنج و اندوه و یأس و ناکامی و تیره روزی و بدبختی گوینده آن کند.» (مؤتمن، ۱۳۶۴: ۲۸۸) به عبارتی دیگر «هر شعری که محتوای آن برآمده از دردهای درونی و اسرار شاعر و هدف از آن عقده‌گشایی و یا خبر کردن دیگران از حال شخص باشد.» (رزمجو، ۱۳۷۰: ۱۰۹)

«شکواییات بر اشعار و گفتاری اطلاق می‌شود که افراد در قبال ناملازمات و محرومیت‌های وارده، سروده و حکایت از رنج، اندوه، یأس، ناکامی، تیره روزی و بدبختی گوینده آن کند. این نوع ادبیات به خصوص در ادبیات فارسی فراوان است. گذشته از مواردی که فرد با بدبختی و ناکامی و یا مصیبتی مواجه شده و از روی حقیقت زبان به شکوه و شکایت گشوده است، چنین به نظر می‌رسد که در مواردی نیز این شیوه را یکی از سنت‌های متبوع و شیوه‌های ضروری پنداشته‌اند.» (شمیسا، ۱۳۸۹: ۸۹)

طبقه بندی شکواییه‌ها با توجه به تنوع موضوعی آنها دشوار است؛ با این همه از نظر محتوایی، می‌توان آنها را به پنج دسته کلی تقسیم کرد که عبارت‌اند از شخصی، فلسفی، اجتماعی، عرفانی و سیاسی. (سرامی، ۱۳۸۹: ۴۹۲)

### شکواییه در سبک عراقی و هندی

آنچه در آثار شاعران و نویسندگان سبک عراقی می‌یابیم، انعکاسی از دردهای بی پایان مردم بدبخت و بی چاره‌ای است که یک چند در آتش کشتار و نهب و اسارت مغولان دیوخوی سوختند و انواع دردها را دیدند و کشیدند و تحمل کردند؛ و مدتی، یعنی از مرگ آخرین ایلخان بزرگ (۷۳۶) با ناامنی، بی سر و سامانی و دست به دست گشتن بلاد، غارت‌های پیاپی، کشتارهای دمامد، فساد اخلاق امرا و حکام و عدم اعتنای آنان به همه نوامیس اخلاقی و حتی به اعراض خلق و تجاهر فسق و فجور و نظایر این مصائب، که اگر العیاذبالله با هم گرد آیند، هر اجتماعی را به اسفل السافلین انحطاط می‌کشاند، مواجه بوده‌اند.

این بغض‌های گره شده اجتماع، که گاه به صورت شکایت‌های دردانگیز منظوم یا منثور بر خامه شاعران و نویسندگان، جاری شده و گاه به هیأت مطایبه‌ها و هزل‌هایی تکان‌دهنده، چنان که در کلیات سعدی و کلیات عبید زاکانی می‌بینیم، جلوه کرده است.

در عصر صفوی نیز مجموعه‌ای از اضداد با جنبه‌های خوب و بد، همانند سرافرازی امنیت و آبادانی ایران، اعمال خشونت‌آمیز و بیداد‌گری و کشتار مردم، شراب‌خواری و انجام منکرات

و سایر رفتارهای ضد اجتماعی رواج یافت. این دوره از حیث اجتماعی نامساعد، اما از لحاظ ادبی با شاعر نوازی و ادب گرایی سلاطین بابری هند و بی مهری شاهان صفوی به شعر و شاعری همراه بود، شکوایه نیز در زمینه‌های مختلف در شعر این دوره که مقارن با ظهور و رواج مکتب وقوع، واسوخت و سبک هندی است، مشاهده می‌شود.

یکی از مهم‌ترین و وسیع‌ترین موضوعات شکوایه، شکوایه‌های شخصی است. شکوایه‌های شخصی از بسامد بالایی در بین شاعران مورد نظر ما برخوردار می‌باشد. چرا که شاعر در قبال ناملایمات و محرومیت‌ها و رنج و بدبختی خود که حجم گسترده آن مربوط به زندگی شخصی و شخص خود شاعر است لب به شکایت می‌گشاید.

به طور کلی شکوایه‌های شخصی در بین شاعران سبک عراقی و هندی شامل، شکوایه‌های عاشقانه، شکایت از دل، شکایت از تنهایی و بی کسی خود، شکایت از دوستان و یاران، شکایت از ممدوح، شکایت از بیماری، شکایت از آرزو و ناکامی و نامرادی‌ها، شکایت از فقر و نداری، شکایت از انتظار، شکایت از رقیب و... است.

### شکوایه‌های شخصی در اشعار سعدی شیرازی و صائب تبریزی

در این نوع از شکوایه‌ها که میان شاعران پارسی گوی اشتراک دارد و تقریباً در همه دواوین آنان یافت می‌شود، شاعر از ناداشته‌ها و کمبودهایی همچون ضعف جسمانی و پریشان حالی، بیماری، ضعف و ناتوانی و کاهش قوای جسمانی و جوانی، خواری و بی کسی، تنهایی و بی همدمی، ناداری، جفاهای معشوق و مواردی نظیر آن، گلایه می‌کند. بخش اعظم شکوایه‌های شخصی به ناکامی‌های عاشقانه تعلق دارد. در این گلایه نامه‌ها، شاعر از فراق یار، جور و جفا، بی وفایی، تغافل، پیمان شکنی، خودبینی و یا رقیب‌گزینی و هوس بازی یار شکایت می‌کند، حتی موضوع‌های جزئی‌تری از قبیل درازی شب هجران، کوتاهی شب وصله و دستمایه شاعران در سرودن شکوایه‌های شخصی عاشقانه بوده است. از این رو، شعر شکوایی از جهت مضمون، به دلیل توجه بر عواطف و بیان حالات و احساسات درونی از زیر مجموعه‌های ادب غنایی شمرده می‌شود.

انواع شکواییه‌های شخصی، عبارتند از:

### ۱. شکوه از جور و جفای معشوق

بی‌مه‌ری‌ها، بی‌وفایی‌ها، عهد شکنی‌ها و سنگدلی‌های یار پیوسته روح لطیف شاعر را می‌آزارد و منجر به شکوه‌سرایی‌های جانگداز می‌گردد. سعدی از بی‌وفایی و بدعهدی معشوق خود گله و شکایت می‌کند و این کار را از رسم دوستی به دور می‌داند و یار و دلدار خود را از این کار برحذر می‌دارد:

آن همه دلداری و پیمان و عهد	نیک نکردی که نکردی وفا
لیکن اگر دور وصالی بود	صلح فراموش کند ماجرا
دوست نباشد به حقیقت که او	دوست فراموش کند در بلا
قصه دردم همه عالم گرفت	در که نگیرد نفس آشنا

(سعدی، ۱۳۸۸: ۳۸۰)

پیش ما رسم شکستن نبود عهد وفا را      الله تو فراموش مکن صحبت مارا

(همان: ۳۸۱)

اما بدتر از آن، این است که یار جفا کرده و آن را نیک انگاشته است. یار به او قول وفاداری

داده، لیکن بی‌وفایی پیشه کرده است:

یکباره به ترک ما بگفتی	ز نهار نگوئی این نه نیکوست
برمن که دلم چو شمع یکتاست	پیراهن غم چو شمع ده توست

(همان: ۱-۴۲۰)

وجود سعدی زیر بار جور و جفای فلک خسته و فرسوده شده است و دیگر توانی برای

تحمل بار غم یار ندارد و از معشوق خود امید یاری دارد:

وجود خسته من زیر بار جور فلک	جفای یار به سر بار بر نمی‌گیرد
رواست گر نکند یاردعوی یاری	چو بار غم زدل یاربر نمی‌گیرد
چه باشد اربه وفا دست گیردم یکبار	گرم زدست به یکبار بر نمی‌گیرد

(همان: ۴۶۰)

توخوداز کدام شهری که زدوستان نپرسی مگر اندر آن ولایت که تویی وفا نباشد

(همان: ۴۶۶)

من اول روز دانستم که این عهد که با من می‌کنی، محکم نباشد  
مکن یارا، دلم مجروح مگذار که هیچم در جهان مرهم نباشد

(همان: ۴۶۹)

سعدی به خاطر دلدار، مهر از همه کس بریده است و از همه روی برگردانده است، ولی یار  
از او روی برمی‌گرداند:  
ما روی کرده از همه عالم به روی او و آن سست عهد روی به دیوار می‌کند

(همان: ۴۸۵)

سعدی به خاطر جور و جفای معشوق از مسلمانان فریادخواهی می‌کند. دلدار به قولی که  
داده، وفا نکرده و از شاعر دل بریده است. شاعر نه از معشوق مهر و وفا می‌بیند، نه روی آن  
دارد که مهر دیگر کس را در دل پیورود:

یار با ما بی وفایی می‌کند بی گناه از من جدایی می‌کند  
ای مسلمانان به فریادم رسید کان فلانی بی وفایی می‌کند  
کشتی عمرم شکسته ست از غمش از من مسکین جدایی می‌کند

(همان: ۴۸۶)

دیدی که وفا به جا نیاوردی رفتی و خلاف دوستی کردی  
بیچارگی‌ام به چیز نگرفتی درماندگی‌ام به هیچ نشمردی

(همان: ۶۱۸)

صائب نیز در دیوان خود در شکایت از جور و جفای معشوق با تصاویری زیبا و  
مضامین‌های تازه و در عین حال عام پسند به هنر نمایی پرداخته است. او در غزلی زیبا در  
گلایه از جفای معشوق بی‌باکش، ناله و زاری و شکوه عاشق دل سوخته در نظر معشوق را به  
اشک کباب، باده ناب، افسانه خواب، پرده خواب و در اشعار دیگر به ابر بهار، مشک تبار، نسیم  
و باد بهار، و دل صد پاره عاشق را به خرمن گل تشبیه می‌کند:



گریه سوختگان اشک کباب است ترا  
خاله‌ای کز جگر سنگ برون آرد آه  
بر جگر سوختگان رحم کجا خواهی کرد؟  
خاله خشک لبان گر چه ملال انگیز است  
نشود چشم تو از شور قیامت بیدار  
آب و آتش چه به خورشید جهان تاب کند؟  
هیچ پروا ز دهن خوانی بلبل نکنی  
خون این بیگنهان باده ناب است ترا  
از دل همچو شب افسانه خواب است ترا  
که چو دل آب شود، عالم آب است ترا  
طرب انگیز تراز چنگ و رباب است ترا  
نامه شکوه ما پرده خواب است ترا  
چه غم از سوز دل و چشم پر آبت ترا  
سخن تلخ، گوارا چو گلاب است ترا

(صائب، ۱۳۶۴: ۲۴۱)

در جایی دیگر ناله خود در دل معشوق ستمگر را چون پیچیدن کبک در کوه و کمر

توصیف می‌کند:

خاله من در دل سنگین آن بیدادگر  
پرتوان شمع از استغنا نمی‌افتد به خاک  
خنده کبکی است در کوه کم‌پیچیده است  
از کجا این شعله‌ام بر بال و پر پیچیده است؟

(همان: ۵۸۸)

صائب با استفاده از ارتباط معنایی کلماتی چون «بادام»، «چشم»، «تلخی»، «طاق» و «محراب»، با ایجاد ترکیبی زیبا و موزون از بیرحمی و عتاب و فراموشکاری معشوق خود گلایه می‌کشد. صائب با اینکه بارها به شیرین سخنی و گوهر شاعری خود اشاره کرده و بدان افتخار می‌کند و می‌باشد اما از اینکه این هنر و خوش‌زبانی اش نتوانسته بر دل سنگین و بیرحم معشوق موثر واقع شود، او را رنجیده خاطر می‌سازد. شاعر، دلدار خود را چنان سنگدل می‌داند که گریه عاشقان را در حکم اشک کباب و خون آنها را در حکم شراب ناب به حساب می‌آورد. همچنین ناله‌های عاشقان برای او لذت بخش‌تر از صدای چنگ و رباب است:

بس که بادام چشم او تلخ است زهر می‌بارد از شکر خوابش  
کی کند یاد از فراموشان؟ طاق نسیان شده است محرابش

(همان: ۲۴۲۵)

صائب اگر ز کلک من جای سخن، گهر چکد یارستیزه خوی من گوش به من نمی‌کند

(همان: ۲۱۸۲)

آن آفت جان بر سر انصاف نیامد      آن تلخ زبان بر سر انصاف نیامد  
... هرچندکه صائب ز نی کلک شکر ریخت      آن پسته دهان بر سر انصاف نیامد

(همان: ۲۱۱۵)

## ۲. شکوه از فراق یار

غم هجران و دوری از محبوب، تلخ‌ترین غمی است که هیچ کس به خصوص شاعر نازک دل تاب تحمل آن را ندارد، از این رو با لب گشودن به شکایت، قصد آن می‌کند تا اندکی خاطر آزرده خویش را آرام سازد. سعدی، دیدار یار را به مبارکی نوروز و شب فراق را به شب یلدا مانند می‌کند. نه در روز وصل، طاقت دیدار دارد و نه در شب هجران آرام و قرار: نظر به روی توهر بامداد نوروزی ست      شب فراق تو هر شب که هست یلدایی

(سعدی: ۴۳۰)

شاعر اذعان دارد اگر صبرش تمام نشده بود، این چنین شکایت نمی‌کرد. او می‌خواهد با افسون و نیرنگ زخم درونش را پنهان کند، ولی اشک خونینش غمازی می‌کند: درد پنهان فراقم ز تحمل بگذشت      ورنه از دل نرسیدی به زبان آوازم  
کس ننالید دراین عهد چو من درغم دوست      که به آفاق نظر می‌رود از شیرازم

(همان: ۵۵۶)

آن چنان غم به او نزدیک است که آرزو می‌کند، کاش میان او و دوست چنین پیوندی نبود. دیگر تحمل فراق و طاقت دوری ندارد: تا کی ای جان اثر وصل تو نتوان دیدن؟      که ندارد دل من طاقت هجران دیدن  
برسر کوی تو گرخوی تو این خواهد بود      دل نهادم به جفاهای فراوان دیدن

(همان: ۵۸۸)

هردم غم فراقش بردل نهاد باری      هرلحظه دست هجرش درد دل شکست خاری

(همان: ۶۳۲)

صائب تبریزی با تلمیح به داستان حضرت یوسف، هجران بار را به تصویر می‌کشد. او با اشاره به گرفتار شدن حضرت یوسف در چاه از هجران بار شکایت می‌کند:

خاک در دیده مقراض جدایی بادا! که از آن حاشیه بزم جدا کرد مرا  
... بعد عمری که فلک به سرانصاف آمد همچو یوسف به لب چاه بها کرد مرا

(صائب: ۲۶۰)

در بیتی دیگر به هجران و فراق حضرت یوسف و حضرت یعقوب اشاره می‌کند و با تلمیح به آن از هجران یار گلایه می‌کند:  
دود از کنعان برآمد، بوی پیراهن کجاست؟ تا شود چون نرگس تر دیده یعقوب خشک

(همان: ۲۵۰۸)

او در بیت دیگر با تمثیلی زیبا شرح احوالش را در زمان فراق یار به تصویر می‌کشد. شاعر به سبب هجران آنقدر سختی و محرومیت به جان خریده که مرگ را بر زندگی که در هجران می‌گذرد ترجیح می‌دهد:  
تا به کی در جستجوی آن نگار بی جهت کاروان گریه اندازم به راه از شش جهت

(همان: ۷۰۰)

تا به کی صائب از آن جان جهان باشم دور؟ مرگ بتر ز حیاتی که به هجران گذرد

(همان: ۱۶۱۷)

آورد به جان ما را هجران ستمکارش ای مرگ نمردستی، آخر چه بلا داری؟

(همان: ۳۴۱۶)

### ۳. شکوه از تنهایی

هیچ کس به ویژه شاعر نازک دل، غم تنهایی و بی هم نفسی را تاب نمی‌آورد و این غم، آن چنان عمیق و شکننده است که برای تسکین دل خویش چاره‌ای جز ناله و شکوه برآوردن از آن ندارد. سعدی از تنهایی و رسوایی حاصل از تنهایی ناله و شکایت می‌کند:

ترسم از تنهایی احوالم به رسوایی کشد ترس تنهایی ست ورنه بیم رسوایم نیست

(سعدی: ۴۳۳)

تا کی ای دلبر دل من بار تنهایی کشد ترسم از تنهایی احوالم به رسوایی کشد

(همان: ۴۷۱)

معشوق خرامان خرامان راه می‌رود و سعدی از زهر تلخ تنهایی نالان است:  
اومی رود دامن کشان من زهر تنهایی چشان دیگر مپرس از من نشان کزدل نشانم می‌رود

(همان: ۴۹۷)

سعدی در جای دیگر دل خود را به بلبل می‌ماند می‌کند که در بند تنهایی گرفتار شده است و  
حق وفای او را بجا نیاورده‌اند:

دلَم در بند تنهایی بفرسود      چو بلبل در قفس روز بهاران  
ندانستم که در پایان صحبت      چنین باشد وفای حقگزاران

(همان: ۵۸۱)

صائب در در بیت زیر با حسن طلبی زیبا از تنهایی ناله می‌کند و از معشوق طلب دیدار و  
مهمان شدن دارد:

سوخت تنهایی مرا ای بیوفات وقت      گر شبی خواهی شدن مهمان ما وقت است وقت

(صائب: ۶۹۹)

دل صائب به خاطر تنهایی و بی کسی دیوانه شده است و هیچ همدمی ندارد و غیر تنهایی،  
هیچکس از صائب خبری نمی‌گیرد:

که ساکن درد دل ویرانه ما می‌تواند شد؟      که غیر از بی کسی همخانه ما می‌تواند شد؟

(همان: ۱۴۹۰)

به غیر از بی کسی صائب که می‌گیرد خبر از من

که از یاران به سر وقت من بیچاره می‌آید؟

(همان: ۱۵۵۲)

صائب چنان از تنهایی ناله و فغان می‌کند که ناله او باغ را هم دیوانه کرده است؛ افسوس که  
ناله‌ای هم برای همدم شدن با شاعر نیست:

ناله تنهایی من باغ را دیوانه کرد      آه اگر هم ناله‌ای در بوستان می‌یافتم

(همان: ۲۵۸۶)

#### ۴. شکوه از ناکامی

آدمی هر روز را به امید بر آورده شدن آمالش به شب می‌رساند و آن زمان که مانعی در سر راه رسیدن به مرادش ایجاد گردد و رخنه‌ای جهت رسوخ یأس و ناامیدی فراهم شود و منجر به ناکام ماندن او شود، شعله‌های خشم و سرکشی و عصیان وی زبانه می‌کشد، لب به اعتراض می‌گشاید و شکوه سر می‌دهد. سعدی از ناکامی‌ها شکوه می‌کند؛ لیکن با تمثیلی زیبا در مصراع دوم بر صبر و شکیبایی نسبت به ناکامی‌ها توصیه می‌کند:

کامجویان را ز ناکامی چشیدن چاره نیست      بر زمستان صبر باید طالب نوروز را

(سعدی: ۳۸۵)

او در حسرت دوست عنان از دست می‌دهد و هیچ طبیعی را یارای درمان درد حسرت و ناکامی او نیست:

دردا و حسرتا که عنانم ز دست رفت      دستم نمی‌رسد که بگیرم عنان دوست

(همان: ۴۲۵)

دردی از حسرت دیدار تو دارم که طیبب      عاجز آمد که مرا چاره درمان تو نیست  
آخرای کعبه مقصود کجا افتادی      که خود از هیچ طرف حد بیابان تونیست

(همان: ۴۳۶)

سعدی به خاطر غبار ناکامی که بر دل او نشسته است، از خداوند طلب نیستی و مرگ می‌کند:

سیلاب نیستی را سر در وجود من      نه کز خاکدان هستی بر دل غبار دارم

(همان: ۵۵۲)

صائب در شکوه از ناکامی می‌گوید که من دلی بی‌آرزو دارم و درد ناکامی تأثیری بر این دل ندارد:

چه با من می‌تواند کرد درد و داغ ناکامی      که من دارالامانی چون دل بی‌آرزو دارم

(صائب: غزل ۵۵۴۵)

او ناکامی‌های دنیا را به صیدگاهی مانند می‌کند که دام‌های بسیاری بر آن گسترده شده است:

کجا روم که درین صیدگاه ناکامی هزار دام ز موج سراب می‌بینم

(همان: غزل ۵۷۵۲)

صائب، خود را به طوطی سخنگویی مانند می‌کند که بال و پرش از ناکامی‌ها چیده شده و قدرت شیرین‌زبانی خود را از دست داده است:

چو طوطی سبزشد بال و پریم از زهر ناکامی به اندک تلخی‌ای نتوان سخن را شکرین کردن

(همان: غزل ۶۲۰۳)

و در جایی دیگر خود را به شمعی مانند می‌کند که از داغ ناکامی‌ها می‌سوزد:

در آن محفل که می‌سوزم چو شمع از داغ ناکامی مگر آتش از پروانه در پروانه افتاده

(همان: غزل ۶۵۸۸)

## ۵. شکوه از رقیب

یک دم بهره‌مندی از دیدار دلدار، به اندازه عمری برای شاعر بیدل ارزشمند به شمار می‌آید. موهبتی بس گرانبقدر که از جانب جانان نصیب او می‌شود. اما آن زمان که رقیب سخت دل، مانع رسیدن وی به این موهبت گردد برای نمایاندن غمی که همه وجودش را در بر گرفته لب به شکوه می‌گشاید. سعدی، وجود رقیب را بدتر از جور و جفای معشوق می‌داند و تنها راه عبور از سد رقیبان را امان و پناه معشوق می‌داند:

جور معشوق چنان نیست که الزام رقیب گویی ابریست که از پیش قمری نرود

(سعدی: ۴۹۶)

گذر از دست رقیبان نتوان کرد به کویت مگر آن وقت که در سایه زنهار تو باشم

(همان: ۵۵۷)

شاعر، آن چنان گرفتار جفای رقیب است که حتی قادر نیست از جور و جفای رقیب بر یار

شکوه سر دهد:

بلبلان نیک زهره می‌دارند      با گل از دست باغبان گفتن  
من نمی‌یارم از جفای رقیب      درد با یار مهربان گفتن

(همان: ۶ - ۵۸۵)

او حتی نمی‌تواند حلقه بر در خانه یار زند. لذا چاره خویش، آن می‌بیند که برای گدایی به محله یار رود، تا شاید بتواند تقریبی هر چند اندک به محبوب یابد:  
حلقه بر در نتوانم زدن از دست رقیبان      این توانم که بیایم به محلت به گدایی

(همان: ۶۰۵)

صائب از وجود رقیبان گله مند است؛ چنان که مدعی است قامت یار به خاطر کنار زدن رقیبان به چوب دربان شبیه شده است:  
ز دور باش رقیبان نهال قامت تو      گران به دیده مردم چو چوب دربان است

(صائب: ۸۴۶)

صائب نه تنها از رقیبان شکوه می‌کند، بلکه از معشوق نیز گله مند است که چون رقیبان را می‌بینی اختیار خود را از دست می‌دهی:  
با رقیبان می‌دهی از کف عنان اختیار      با اسیران از دو چشم شوخ خود توسن تری

(همان: غزل ۶۶۷۰)

او همچنین با تمثیلی زیبا، رقیبان خود را به سگ دیوانه و وحشی مانند می‌کند که با بخشش و احسان هم مهربان نمی‌شوند:  
رقیب را نتوان مهربان به احسان کرد      به طعمه کی سگ دیوانه آشنا گردد؟

(همان: غزل ۳۶۷۵)

## ۶. شکوه از تهیدستی و فقر

در همهٔ اعصار، فقر و ناداری موضوعی است که فریاد شکایت انسان را بر می‌آورد. زیرا که، تحمل آن از عهدهٔ هر کس بر نمی‌آید و روحی وارسته و آزاد از همه تعلقات مادی را خواستار است. سعدی، نیز در برهه‌ای از زندگی خود اسیر فقر و فاقه شده است و دلیل بی توجهی

معشوق را تنگدستی و فقر خود می‌داند و از همین رو از تهیدستی خود و خساست دیگران، نسبت به فقرا شکوه می‌کند:

درویش را که نام برد پیش پادشاه؟ هیئات از افتقار من واحتشام دوست

(سعدی: ۴۲۴)

چه خطای بنده دیدی که خلاف عهدکردی مگر آنکه ماضعیفیم و تو دستگاه داری

(همان: ۶۳۵)

چه مخالفت بدیدی که مخالطت بریدی مگر آنکه ما گداییم و تو احتشام داری

(همان: ۶۳۴)

او فقر را چنان رسواگر می‌داند که معتقد است آن را نمی‌توان پنهان کرد، زیرا خرقة مندرس و پاره پاره من، نشانگر فقر من است:

چون توانم داشت پنهان فقر را از چشم خلق؟ خرقة صد پاره بر بی برگیم محضر شده است

(همان: ۵۷۷)

صائب دیگر حوصله فقر را ندارد و از آن گله و شکایت می‌کند؛ همانطور که بی ثمر بودن باعث می‌شود که درخت چنار همزم آتش شود، فقر و تهیدستی هم آتش بر دل من زده است:

گر مرا حوصله فقر نباشد چه عجب که تهیدستی، آتش به چنار اندازد

(همان: غزل ۳۳۸۹)

## ۷. شکوه از پیری

ناخوشایندترین حادثه دوران زندگی انسان، ضعف و فرسودگی در اثر پیری است، که جز تسلیم بودن در برابر آن چاره‌ای نیست. لذا، آدمی که در غم از دست رفتن بهار زندگیش (جوانیش) به سوگ نشسته است، برای مقابله با این بلای نازل شده لب به اعتراض و شکوه می‌گشاید. سعدی از پیری و کم توانی و نداشتن نیروی جوانی گله و شکایت می‌کند. او که در دوران پیری هوای عاشقی کرده و دل در گرو عشقِ معشوق جوان داده است، خود را شماتت می‌کند:



وفا کردیم و با ما غدر کردند  
برو سعدی که این پاداش آن است  
ندانستی که در پایان پیری  
نه وقت پنجه کردن با جوان است

(سعدی: ۴۱۶)

سعدی در جای دیگر از بیشتر شدن امیال و آرزوهای انسان در دوران پیری گله می‌کند و قامت خمیده را حلقه‌ای می‌داند که زنجیر علایق را درازتر می‌کند:

گفتم از پیری شود بند علایق سست‌تر  
قامت خم حلقه‌ای افزوده بر زنجیر من

(همان: ۷۲۵)

صائب نیز مانند سعدی از پیری و کم شدن نیروی جوانی شکوه می‌کند و دلیل گوشه نشینی خود را پیری می‌داند:

پیری مرا به گوشه عزلت دلیل شد  
بال شکسته شد به قفس راهبر مرا

(دیوان صائب: ۴۲۴)

صائب پیری را بدترین دردها می‌داند و زرد شدن چهره در دوران پیری به عنوان کهربا و زیبا جلوه دادن این درد است:

درد بی درمان پیری منتهای دردهاست  
مغر پوچ و رنگ زردش کهربای دردهاست

(همان: ۴۸۶)

او دلیل افسردگی و پریشان حالی خود را پیری می‌داند:

پیری فسرده کرد مرا ورنه پیش ازین  
آتش ز شست من به نی تیر می‌گرفت

(همان: ۱۰۳۰)

خاطر جمع مرا پیری پریشان حال کرد  
تار و پود هستیم را رشته آمال کرد

(همان: غزل ۷۶۷)

صائب از پیرانی که از قد خمیده خود هم به سپری شدن عمر و جوانی پی نبرده اند، گله و شکایت می‌کند:

وای بر پیری که از بار گران زندگی  
ماه عید عالم از قد دوتای خود نشد

(همان: غزل ۲۴۳۵)

## ۸. شکوه از غم

در دنیا غم و شادی با یکدیگر قرین هستند. چه بسا زمان‌هایی که آدمی در طلب شادی گام می‌زده، اما غمی بی پایان نصیبش شده است. غمی که چون گردابی مهیب وجود او را در می‌گیرد و تنها مونسش می‌شود. از این رو آن گاه که هیچ مفری برایش نمی‌ماند آه و ناله سر می‌دهد. سعدی از غم و اندوه خود شکوه می‌کند و دلیل و سرچشمه این غم و اندوه را زمانه می‌داند:

کس را زغم من آگهی نیست      آوخ که جهان نه پایدار است  
از دست زمانه در عذابم      زان جان و دلم همی فگار است

(سعدی: ۴۱۰)

غم و اندوهی که از همه جا به سوی شاعر روانه شده‌اند:  
هزار گونه غم از چپ و راست دام‌گیر      هنوز در تک و پوی غمی اگر می‌گشت

(همان: ۴۳۹)

سعدی از غم عشق می‌نالند و به دلدار می‌گوید: خیالبافی نکن که در دل تو هیچ غمی نیست، بلکه غم تنها همنشین من است:

سودا مپز که آتش غم در دل تو نیست      ما را غم تو برد به سودا تو را که برد؟

(همان: ۴۵۶)

او در جایی دیگر می‌گوید که همان گونه که مژه یه لحظه نمی‌تواند نبود اشک را تحمل کند، دل من هم نبود غم تو را نمی‌تواند تحمل کند. در واقع دل من سکونتگاه غم توست:

دلم از غمت زمانی نتواند ار نالند مژه      یک دم آب حسرت نشکبید ار نریزد

(همان: ۴۶۲)

بسی بگشت و غمت در دلم مقام گرفت      کجا رود که هم آن جای، جای می‌داند

(همان: ۴۷۶)

صائب دلیل سر به گریبانی و ماتم خود را غم و اندوه جهان می‌داند؛ درد و غمی که از گردش روزگار بر دل نشسته است:

آن که از دو جهان گوشه غمی دارد      همیشه سر به گریبان ماتمی دارد

(صائب: غزل ۳۷۴۷)

صائب در جایی دیگر می‌گوید: اگر می‌توانستم غم امروز را هم مانند فکر فردا فراموش کنم، آسوده خاطر می‌شدم، افسوس که نمی‌شود:  
چه فارغ بال می‌گشتم درین عالم، اگر می‌شد      غم امروز چون اندیشه فردا فراموشم

(همان: غزل ۵۵۶۵)

او می‌گوید که چنان زهر غم چشیده‌ام که اگر از پیکرم ذره‌ای بر خاک بریزد، غبارم مانند سرو از خاک می‌روید و سبز می‌شود:  
بس که خوردم زهر غم، چون ریزد از هم پیکرم      سبزپوش از خاک برخیزد غبارم همچو سرو

(همان: غزل ۶۴۸۲)

## ۹. شکوه از بی حاصلی عمر

هر انسانی در تلاش است زندگی و عمر خود را به بهترین نحو ممکن سپری کند و بیشترین بهره را از زندگی خود ببرد، لیکن گاهی حوادث روزگار برخلاف خواست انسان اتفاق می‌افتند و مسیر زندگی او را تغییر می‌دهند و انسان احساس بی حاصلی و پوچی می‌کند؛ شاعران نیز مانند هر انسان دیگری ممکن است احساس بی حاصلی و بی ثمری کرده و از آن شکوه کنند. از نظر سعدی اوقات زندگی بی حاصلی است مگر آن لحظه‌ای که با یار بگذرد و کسی که معشوقی نداشته باشد عمرش ضایع می‌گردد:  
بی حاصل است یارا اوقات زندگانی      الا دمی که یاری با همدمی برآرد

(سعدی: ۴۵۲)

هر که معشوقی ندارد عمر ضایع می‌گذارد      همچنان ناپخته باشد هر که بر آتش نجوشد

(همان: ۴۷۳)

سعدی توصیه می‌کند که از خود یادگار نیک برجا بگذارد که عمر به سرعت می‌گذرد:  
عاقبت از ما غبار ماند، زنهار      تا ز تو بر خاطری غبار نماند  
پارگذشت آنچه دیدی از غم وشادی      بگذرد امسال و همچو پار نماند

(همان: ۴۷۷)

صائب نیز از سپری شدن عمر خود به بینوایی افسوس می‌خورد و از اینکه عمر خود را در فکر رهاشدن گذرانده است، شکوه می‌کند:

فغان که هستی ما خرج آشنایی شد      بهار عمر به تاراج بینوایی شد  
چو وحشی که گرفتار در قفس گردد      تمام عمر در اندیشه رهایی شد

(صائب: غزل ۱۸۵۶)

آه افسوس و سرشک گرم و داغ حسرت است      آنچه از عمر سبک رفتار می‌ماند به جا

(همان: ۳)

او معتقد است که از عمر انسان تنها رفتار باقی می‌ماند و حسرت خوردن به گذر عمر بی‌فایده است، چرا که آب رفته را نمی‌توان به جوی بازگرداند. صائب انسان را از صرف عمر به گفتار پوچ و بیهوده برحذر می‌دارد:

دیده حسرت عنان عمر نتواند گرفت      هیچ دامی مانع از جولان نگردد آب را

(همان: ۱۰)

در ره دوری که می‌باید نفس در یوزه کرد      عمر صرف پوچ گویی چون جرس کرد چرا

(همان: ۲۴)

## ۱۰. شکوه از دل

دل مرکز عواطف و احساسات بشری و منبع غم و شادی هاست. و انسان به خصوص شاعر که از احساسات لطیف و رقیقی برخوردار است، در مقابل گرفتاری و مصائب روزگار دلش سرشار از غم و غصه شده و اندوهگین و گوشه گیر می‌گردد. در واقع می‌توان گفت که این دل اوست که مفاهیم و مضامین عالی را به ذهن او متبادر می‌سازد و باعث ایجاد اثرهای منظوم زیبا و دلکش می‌شود. اما گاه این غم و اندوه، حسرت و بی‌حاصلی دل، گرفتار شدنش به غم عشق، شاعر را می‌آزارد و در برابر اضطراب و غصه‌هایش صبر و تحمل از دست داده و به حال دل خود گریه سر داده و می‌نالد. سعدی از جمله شاعرانی است که از گرفتار شدن مرغ دل در دام عشق شکوه می‌کند:

دل عشوه می فروخت که من مرغ زیر کم اینک فتاده در سر زلف چو دام اوست

(سعدی: ۴۲۲)

او از اینکه دلش گرفتار غم و اندوه است گله و شکایت می کند و به منظور دلداری دادن به خود معتقد است که دل بی غم نمی تواند باشد:

دل تا عشقا ز آمد دراو جز غم نمی بینم      دلی بی غم کجا جویم که در عالم  
نمی بینم

(همان: ۵۶۹)

از نظر سعدی، دل توان مقابله با غم را ندارد؛ دل مانند مگس است در برابر عقاب غم: دل من نه مرد آنست که با غمش بر آید      مگسی کجا تواند که بیفکند عقابی؟

(همان: ۶۱۱)

برخلاف نظر سعدی که از گرفتار شدن دل به غم عشق می نالد، صائب از دل افسرده خود نالان است و از غم دل به عشق پناه می برد و از عشق یاری می جوید و عشق را درمان درد دل می داند:

می کنم از سینه بیرون این دل افسرده را      بشنوم تا چند بوی این چراغ مرده را؟

(صائب: ۱۰۴)

برس ای عشق جوانمرد به فریاد مرا      که ازین بیش ندارم سر غمخواری دل

(همان: ۲۵۲۹)

تا چند کشم درد سر از رهگذر دل      کو عشق که فارغ شوم از درد سر دل؟

(همان: ۲۵۴۲)

## نتیجه

شکواییه گونه‌ای از ادبیات غنایی و در بردارنده اندوه و دردهای درونی شاعر است که شاعر در قبال نا ملایقات و محرومیت‌های زندگی می‌سراید و به طور کلی می‌توان آن را بر اساس محتوا به پنج دسته شخصی، فلسفی، اجتماعی، عرفانی و سیاسی تقسیم کرد.

شکواییه از بدو ظهور شعر و شاعری در آثار شاعران راه یافت و شاعران سبک عراقی و هندی نیز در اشعار خود به انواع شکواییه پرداخته‌اند. حمله مغول یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین عواملی است که در روح و جان شاعران سبک عراقی تاثیر بسزایی داشت و آنها را برانگیخت تا در باره موضوعاتی چون فقر، نکوهش چرخ، گله از معشوق و حاکمان زمانشان شعر بسرایند. همچنین در عصر صفوی که هم زمان با پیدایش سبک‌های واسط و قوچ و واسوخت و یکی از مهم‌ترین سبک‌های ادبی یعنی سبک هندی (اصفهانی) است، شکواییه نیز مانند دوره‌های گذشته رواج و نمود خاصی داشته است. سعدی و صائب به عنوان نمایندگان سبک عراقی و هندی نیز در اشعار خود به انواع شکواییه‌ها توجه داشته‌اند.

به دلیل رواج درون گرایی در سبک عراقی، شاعران این سبک و از جمله سعدی در اشعار خود به شکواییه‌های شخصی توجه بیشتری داشته‌اند. سعدی در شکواییه‌های شخصی خود به موضوعاتی همچون شکوه از جور و جفای معشوق و فراق یار، شکوه از تنهایی و پیری، شکوه از رقیب، ناکامی، فقر و تهیدستی و شکوه از غم پرداخته است؛ موضوعاتی که در شکواییه‌های شخصی صائب نیز نمود پیدا کرده است.

در اشعار سعدی، شکوه از فراق یار بیشترین بسامد را در میان شکواییه‌های شخصی دارد و موضوعات دیگری همچون: شکوه از جور و جفای معشوق، شکوه از رقیب، گله و شکایت از غم، شکوه از تنهایی، شکایت از ناکامی، گله از فقر و نداری و شکوه از پیری، به ترتیب از نظر میزان بسامد در مراتب بعدی قرار دارند.

در دیوان صائب، شکوه از جور و جفای معشوق بیشترین بسامد را دارد و موضوعات دیگری همچون: شکوه از فراق یار، گله و شکایت از ناکامی، شکوه از پیری، گله از تنهایی،

شکایت از رقیب و شکوه از فقر و نداری، به ترتیب از نظر میزان بسامد در مراتب بعدی قرار دارند. نکته قابل توجه در شکوایه‌های صائب، استفاده از تمثیل‌های زیبایی است که در شکوایه‌های سعدی به چشم نمی‌خورد و مختص سبک هندی است.

## منابع

- ۱- دهخدا، علی‌اکبر. لغت نامه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- ۲- رزمجو، حسین. انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی. مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰.
- ۳- سرامی، قدمعلی. بٹ الشکوی. [www.encyclopaediaislamica.com/madkhal PHP sid=492](http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal.php?sid=492). ۱۳۸۹.
- ۴- سعدی، مصلح‌الدین. کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: انتشارات ققنوس، چاپ دهم، ۱۳۸۸.
- ۵- شمیسا، سیروس. انواع ادبی. تهران: چاپ میترا، چاپ پنجم، ۱۳۸۹.
- ۶- صائب، محمدعلی. دیوان. تصحیح محمد قهرمان، ۶ ج. تهران: انتشارات علمی - فرهنگی چاپ اول، ۱۳۶۴.
- ۷- مؤتمن، زین‌العابدین. شعر و ادب فارسی. بی‌جا: زرین، چاپ دوم، ۱۳۶۴.
- ۸- یاحقی، محمدجعفر. بٹ الشکوی. دانشنامه زبان و ادب فارسی. به سرپرستی اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۴.



## Aesthetic study and comparison of personal complaints in the poems of Saadi Shirazi and Saeb Tabrizi

Tayebeh Alizadeh<sup>1</sup>, Mohamadreza Asad Ph.D.<sup>2</sup>, Majid Azizi Ph.D.<sup>3</sup>

### Abstract

Man faces various pains and sufferings during his life and because he finds himself incapable of repelling them, he opens his mouth to protest, complain and complains about bitter events; And since the poets' view of the universe is different from that of ordinary human beings, their glories are different from those of ordinary people. With their special language and unique way of expressing themselves, they reflect their and people's complaints about the unfavorable living conditions in their poems. Saadi Shirazi and Saeb Tabrizi are al Complaints have written poems. In the present study, which has been done by content analysis method, we have examined and compared personal complaints in the poems of Saadi and Saeb. According to the results of the present study, in Saadi's poems, the glory of parting has the highest frequency among personal complaints, and other topics such as: glory of the persecution of the beloved, glory of the rival, complaint and grief, glory of loneliness, so among the Iraqi and Indian poets who have addressed the subject of complaint in their poems and in different types Complaints of failure, complaining of poverty and deprivation, and complaining of old age are next in order of frequency, respectively. But in Saeb Divan, the glory of the persecution of the beloved has the highest frequency, and other subjects such as: glory of separation, complaint and complaint of failure, glory of old age, complaint of loneliness, complaint of rival and glory of poverty and deprivation, to The order is in the next order of magnitude.

**Keywords:** Complaint, Protest, Complaint.

---

1. PhD Student in Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Arak Branch, Arak, Iran.

Email: tayebeh.alizadeh1985@gmail.com

2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Arak Branch, Arak, Iran. <sup>(Author)</sup>

3. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Arak Branch, Arak, Iran.